

بررسی عناصر داستانی در مقامه «رملیه و طیبیه»^۱

آمنه جوادی نیک^۲

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یزد

چکیده:

مقامه در لغت به معنای قصه گویی در مجلس و محفل و در اصطلاح، قسمی از اقسام قصص است که تکلفات لفظی و معنوی در آن از جمله اهداف اصلی است که می توان آن را از لحاظ اصول داستان نویسی نیز بررسی کرد. در مقامه، قهرمان داستان بعد از ظاهر شدن در متن، سرانجام ناپدید و در مقامه بعدی ظاهر می شود. در این مقاله سعی شده است که عناصر داستانی در دو مقامه رملیه و طیبیه از مقامات حریری بررسی شود. ماحصل این شد که مقامه رملیه و طیبیه با زاویه دید اول شخص بیان شده است. شخصیت ابوزید در این مقامه ها پویا و نمادین و پیرنگ این مقامه ها منطقی و استوار است. در زمینه گفتگو، شخصیت ابوزید با گفته هایش و شخصیت ادب دوست حارث نیز با توصیفات در مورد خودش شناخته می شود. درونمایه این دو مقامه، نشان دادن کژی های عصر عباسی، بویژه ظلم و نفاق است.

کلید واژه ها: مقامه، عناصر داستانی، مقامات حریری، شخصیت، نثر فنی.

۱. مقدمه:

ابوالقاسم بن علی الحریری بصری حرامی، در سال ۴۴۶ هجری در میشان بصره دیده به جهان گشود. وجه انتساب وی به حریری، اشتغال پدر یا جدش به حریربافی یا حریرفروشی است و دلیل انتسابش به حرامی، به مناسبت سکونتش در محله بنی حرام بوده است. (ذکاوته قزاگزلو، ۱۳۶۴: ۷). حریری در مقامات، خود را حارث بن همّام می خواند. او این عنوان را از این حدیث پیامبر اکرم (ص) برای خود برگزیده است: «همه شما حارث هستید و همه شما همّامید.» حارث، یعنی برزگر و به دست آورنده روزی و همّام، یعنی کوشنده. (روحانی، ۱۳۷۰: ۲۰۸). مقامه در لغت، یعنی جای نشستن، مجلس، خطبه منظوم و منشور و در اصطلاح، خطبه یا سخنان ادبی به نثر فنی و مصنوع توأم با اشعار و امثال و مشحون به صنایع بدیعی اعم از لفظی و معنوی را دربر می گیرد. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه مقامه). آغازگر این فن «ابن درید» و «ابن فارس» هستند و بعدها بدیع الزمان همدانی و حریری شکل کامل تری بدان دادند (ناظمیان، ۱۳۷۴: ۲۴).

مقامه به طور کلی، از انواع داستان‌های کهن آمیخته با شعر است که در آن قهرمان به صورت ناشناس در داستان ظاهر می شود؛ حوادثی را به وجود می آورد و به محض اینکه در پایان داستان شناخته می شود، ناپدید می گردد تا آنکه دوباره در مقامه بعدی در هیئتی دیگر ظاهر شود (شمیسا، ۱۳۷۳: ۲۰۷). در مقامات حریری نیز قهرمان داستان (ابوزید سروجی) در پایان یک مقامه ناپدید و در مقامه بعدی آشکار می شود؛ به این صورت که در پایان مقامه رملیه به طور ناگهانی مفقود می شود؛ به طوری که راوی داستان آرزوی دیدار او را دارد و در مقامه طیبیه دوباره او را می بیند. ما در این مقاله سعی کرده ایم که به تشریح برخی از عناصر داستانی مانند زاویه دید، پیرنگ، گفتگو، درونمایه و... پردازیم. از آنجا که کسانی که به بررسی عناصر داستانی در این اثر گرانسنگ پرداخته اند، با رویکردی کلی نگر به کل مقامات حمیدی و همچنین در قالب مقایسه با دیگر آثار، اقدام به پژوهش کرده اند، ما تلاش کرده ایم که مشتی از خروار مقامه‌های مقامات حریری را به صورت مجزاً مورد بررسی قرار دهیم و جنبه‌های داستانی دو مقامه از این اثر را بیان کنیم.

۱-۱. پیشینه تحقیق:

دادخواه و جمشیدی (۱۳۸۶ الف) با بررسی و دقت نظر در انواع و شیوه‌های گفتگو در مقامات حریری و مقامات حمیدی و برجستگی‌ها و کاستی‌های موجود در استفاده این مقامه‌نویسان از عنصر گفتگو در

مقامات خود، تصریح کرده‌اند که حریری توانسته است از عنصر گفتگو برای جذاب نمودن مقامات خود بهترین بهره‌برداری را بکند. همچنین این دو نویسنده (۱۳۸۶ ب) بیان کرده‌اند که با مقایسه شیوه‌های شخصیت‌پردازی و تحلیل انواع شخصیت در این مقامات، می‌توان جنبه‌ها و ارزش‌های ادبی این آثار را شناخت و نیز می‌توان به یکی از جنبه‌های مهم ارتباط میان زبان و ادب فارسی و عربی پی برد. علاوه بر این، همین نویسندگان (۱۳۸۷) به بررسی و مقایسه عنصر صحنه در این دو اثر سترگ پرداخته‌اند. همچنین نبی‌لو (۱۳۹۰) به مقایسه کاربرد عناصر داستانی‌ای، مانند موضوع، بن‌مایه، شخصیت، مکان و زمان و... در مقامات حریری پرداخته است.

۲. زاویه دید:

نگاه نویسنده به داستان را که متناسب با موضوع داستان در گزینایی و تفهیم داستان به مخاطب کمک می‌کند، می‌توان زاویه دید نامید. زاویه دید شیوه‌ای است که نشان‌دهنده رابطه نویسنده با داستان است (میرصادقی، ۱۳۶۷: ۲۳۹). انتخاب زاویه دید مناسب می‌تواند طول داستان را کاهش دهد و با وجود این، بیشترین اطلاعات را در اختیار خواننده بگذارد (پاینده، ۱۳۶۸: ۵۶). زاویه دید، معانی مخصوصی دارد: زاویه دید جسمانی (فیزیکی)، زاویه دید ذهنی که با احساس نویسنده نسبت به موضوع سر و کار دارد و زاویه دید شخصی (میرصادقی، ۱۳۶۷: ۲۳۹). با فرض اینکه حارث بن همّام، خود حریری است، مقامه رملیه با زاویه دید ذهنی شروع می‌شود.

گاهی راوی داستان یکی از شخصیت‌های داستان است که آنچه را مشاهده یا تجربه کرده یا شنیده است، بازگو می‌کند که آن را زاویه دید اول شخص گویند (پاینده، ۱۳۶۸: ۵۷). در دو مقامه مذکور مانند دیگر مقامات، راوی، حارث بن همّام است که خود او نیز درگیر حوادث و رویدادهاست. در مقامه رملیه، حارث از زاویه دید اول شخص، ماجرای سفر خود به رمله شام را توصیف می‌کند و دوست دارد سفر کند و سفر را بر حضر ترجیح می‌دهد.

حارث برای تجارت به ساحل شام می‌رود. وقتی در رمله اقامت می‌کند، شترانی را می‌بیند که آنها را برای سفر حج آماده کرده بودند؛ پس مشتاق سفر حج می‌شود و با دوستانش عازم سفر می‌شود. در حال آماده شدن برای احرام هستند که ناگهان شخصی با لباس پاره پدیدار می‌شود. او قهرمان داستان، ابوزید سروجی است که با سخنان فصیح و بلیغ خود آنها را اندرز می‌دهد که تا زمانی که غرق گناه و فساد هستید، حج شما سودی به حالتان ندارد و حج شما وقتی مقبول است که با برهنه کردن خود به

جانب بیت‌الله الحرام بروید (حریری، ۱۳۸۹: ۲۹۱). سروجی این گونه سخن می‌گوید و ناگهان ناپدید می‌شود. راوی خود یکی از شخصیت‌های اصلی داستان است که آرزوی دیدار قهرمان داستان را دارد و در مقامه طیبیه هم که زاویه دید اول شخص است، داستان را ادامه می‌دهد. راوی (حارث بن همّام) پس از انجام دادن مناسک حج، قصد رفتن به مدینه النبی می‌کند؛ بنابراین با یارانش به بنی‌حرب می‌رسند و در آنجا اقامت می‌کنند. راوی حرکت شتابان یارانش را به نزد فقیهی می‌بیند. او هم در جمع حاضر می‌شود تا از گفته‌های عالم دینی بهره‌بردار شود. او همان ابوزید است که آرزوی دیدارش را داشت. جوانی از جمع حاضر، سؤالات دینی بسیاری مطرح می‌کند و او تمام آنها را پاسخ می‌دهد؛ به نحوی که همه از حاضر جوابی او حیرت‌زده می‌شوند. جماعت با شنیدن سخنان ابوزید، یک گله شتر و کنیزی آوازخوان به او می‌بخشند. سپس راوی با قهرمان هم‌کلام می‌شود و به او می‌گوید: می‌دانم که تو نادان بودی؛ کی فقیه شدی؟ ابوزید جواب می‌دهد:

وعاشرتُ كلَّ جلیسٍ بما یلائمُه لأروقِ الجلیسِ

(حریری، بی‌تا: ۳۴۸)

با هر هم‌نشینی، موافق با خواسته‌های او معاشرت کردم تا همنشین خود را شگفت‌زده کردم (حریری، ۱۳۸۹: ۳۰۸).

ابوزید به حارث می‌گوید به جای این سرزنش‌ها برخیز به مسجد النبی برویم و گناهان خود را بشویم. حارث به شرط آنکه ابوزید مفهوم سخن‌هایش را روشن کند با او به راه می‌افتد وقتی که معماً بر راوی روشن می‌شود، ابوزید به جانب شرق (شام) و راوی به سمت غرب (عراق) می‌رود (همان: ۳۰۹).

۳. شخصیت و شخصیت‌پردازی:

هر داستان دارای شخصیت‌هایی است که داستان به سبب آنها شکل گرفته است. شخصیت‌های ساخته‌شده‌ای را که در داستان برای خواننده در حوزه داستان مثل افراد واقعی جلوه‌گر می‌شود، شخصیت‌پردازی می‌گویند. (میرصادقی، ۱۳۶۷: ۱۸۴). داستان معمولاً حول محور اتفاقاتی که برای شخصیت‌ها می‌افتد، می‌چرخد.

دو شاخص متنی بنیادین شخصیت، توصیف مستقیم و توصیف غیرمستقیم است؛ یعنی اینکه گاهی نویسنده به طور مستقیم به معرفی شخصیت داستانش می‌پردازد و گاهی اوقات نیز در لابه‌لای داستان

و به طور غیرمستقیم شخصیت را معرفی می‌کند. در این حالت، ویژگی شخصیت به طرق مختلف نمایش داده می‌شود و برعهده خواننده است که ویژگی شخصیت را از بطن داستان استنباط کند (رمون-کنان، ۱۳۸۷: ۸۴).

شخصیت اصلی مقامات حریری، ابوزید سروجی است. حریری توانسته است شخصیت قابل قبولی ارائه دهد؛ زیرا همه کارهای ابوزید هدف و مقصود معینی را دنبال می‌کند و کژی‌ها را به نمایش می‌گذارد. همچنین او نه شخص پرهیزگار محضی است و نه کاملاً دیوسیرت؛ خوی‌های بد دارد و خوی‌های نیک. این است که شخصیت ابوزید کاملاً واقعی جلوه می‌کند. حارث نیز به عنوان راوی، شخصیتی است کنجکاو که جوای حقیقت است. شیوه‌های شخصیت‌پردازی مختلفند؛ یا با شرح و توضیح مستقیم در مورد شخصیت‌ها رو به رو هستیم یا با ارائه شخصیت‌ها از طریق رفتار و عمل و یا ارائه درون شخصیت‌ها. (میرصادقی، ۱۳۶۷: ۱۹۲) شخصیت‌ها در مقامات حریری از طریق رفتار و عملشان مطرح می‌شوند. ساده‌ترین نقش هر شخصیت، نقش کنشگری اوست. از این نظرگاه می‌توان بگوییم که شخصیت، فاعل و یا نهادی است که کاری را انجام می‌دهد؛ بنابراین از این نظر، شخصیت از زمره بازیگران است (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۳۰).

می‌دانیم که در داستان دو نوع شخصیت وجود دارد: شخصیت ایستا و شخصیت پویا. شخصیت ایستا، شخصیتی است که در داستان تغییر نکند یا اگر تغییر کند تغییرش اندک و ناچیز باشد. شخصیت پویا، شخصیتی است که به طور مداوم تغییر کند (مارتین، ۱۳۸۶: ۳۳). ابوزید شخصیتی پویا دارد و در مقامات پنجاه‌گانه با چهره‌های مختلفی دیده می‌شود. او گاهی ریاکار و مکار است و گاهی فقیه دینی. در مقامه رملیه، ابوزید به عنوان شخصیتی ناصح و خیرخواه ظاهر می‌شود؛ مرشد و راهنمای کاروان حجاج می‌شود و آنان را اندرز می‌دهد که حج، بدون طهارت از گناهان سودی ندارد:

ولا یزکوا بالخیف من یرغب فی الحیف

(حریری، بی‌تا: ۳۲۲)

و وضع آن کس که به ظلم و ستم میل می‌کند در خیف خوب نمی‌شود.

شخصیت ابوزید، شخصیتی آشنا با اعمال حج است. او شناسنده حج راستین و معلم چنین حجی به مردم است. سخنانش خطاب با گروهی از ستمگرانی است که از ظلم و ستم مالی گرد آورده‌اند و

راهی سفر حجّ شده‌اند. ابوزید آنها را نکوهش می‌کند که تا دست از ستم برندارد، حجّ آنان ثمره‌ای ندارد. در این مقامه (رملیه) ابوزید با توضیح حجّ راستین، باز به دنبال سود شخصی خود است:

وَأَنْ تَوَاسِيَ مَا أَوْتِيَتْ مَقْدَرَتًا مِنْ مَدًّا كَفًّا أَلِيَّ جِدْوَاكَ مَحْتَاجًا

(حریری، بی تا: ۲۳۹)

حج این است که از آنچه به تو داده‌اند، در حدّ توان خود، به آن کسی که دستش را به سوی عطا و بخشش دراز می‌کند و نیازمند است، ببخشی و او را را یاری کنی (حریری، ۱۳۸۹: ۲۹۳).

در مقامه طیبیه، ابوزید به عنوان شخصیتی فقیه ظاهر می‌شود و به تمام سؤالات جوان سائل پاسخ می‌دهد؛ وی خود را به عنوان دانشمندی معرفی می‌کند که قبله‌گاه عالمان است:

أَنَا فِي الْعَالَمِ مِثْلَهُ وَلِأَهْلِ الْعِلْمِ قِبْلَهُ

(حریری، بی تا: ۳۴۷)

من در دنیا آفت و بلا هستم و قبله‌اهل علم (حریری، ۱۳۸۹: ۳۰۷).

«در داستان‌های واقع‌گرایانه، یک شخصیت معمولاً نماینده یک طبقه اجتماعی، یک نژاد و یک حرفه است.» (اسکولز، ۱۳۷۷: ۲۱) شخصیت نمادین، شخصیتی است که نویسنده را قادر کند، مفاهیم اخلاقی یا کیفیت‌های روحی و... را به قالب عمل درآورد (میرصادقی، ۱۳۶۷: ۳۰۷). به طور کلی، حریری در مقامات خود توانسته است شخصیتی نمادین را ترسیم کند. در مقامه‌های رملیه و طیبیه، ابوزید نماد ریاکاری، مبارزه با ظلم و ستم است. ابوزید در برخورد با واقعیات جامعه خود، هیچ‌الگویی ندارد و زبان بلیغ و فصیح خود را به پای قدرتمندان نمی‌ریزد؛ بلکه رفتارش موضع‌گیری او در برابر فساد و ستمگری اوضاع عصر خویش است؛ از این رو مفهوم شخصیت نمادین در چهره ابوزید نمایان است. درست است که رفتار ابوزید از اخلاق فاصله گرفته است، اما این اندیشه، اندیشه‌ای است که براساس آن زندگی می‌کند و نشان‌دهنده طبقه‌ای از اجتماع است (ناظمیان، ۱۳۷۰: ۲۵). در این دو مقامه، ابوزید شخصیت نمادین گروهی است که از دین به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کنند.

شخصیت‌های نوعی، مجسم‌کننده ویژگی‌های گروهی از مردم هستند؛ در صورتی که زمان زیادی بگذرد و خصوصیات این گروه تغییر نکند (میرصادقی، ۱۳۶۷: ۲۰۲). هدف اصلی حریری که همانا نشان دادن ویژگی‌های طبقات اجتماعی در عصر عباسی است، باعث شده است تا وی از یک سو، به

سیر تحول و دگرگونی شخصیتی و فردی شخصیت‌ها توجه کند و از سوی دیگر به بررسی ویژگی‌های طبقات پردازد (دادخواه، ۱۳۸۶: ۲). حریری در مقامه‌های خویش از هر دو طیف شخصیت‌های ساده و پیچیده استفاده می‌کند. شخصیت‌های فرعی در داستان‌های حریری اغلب شخصیت‌های ساده‌ای هستند و همواره از خود یک رفتار نشان می‌دهند (همانجا). ابوزید در مقامات حریری، شخصیتی پیچیده دارد و دارای ماهیت چندگانه‌ای است؛ به طوری که در مقامات گوناگون سخن از بدی می‌گوید؛ اما در مقامه‌هایی همچون رملیه و طیبیه، اندرزگویی می‌شود که مردم را پند می‌دهد. حارث نیز شخصیت پیچیده‌ای است؛ چنانکه در مقامات گوناگون گرفتار مکر و فریب ابوزید می‌شود و بنابراین باید چشم دیدن او را نداشته باشد؛ اما در مقامه رملیه، دیدن ابوزید را آرزو می‌کند (دادخواه، ۱۳۸۶: ۲) و دوری و نیافتن او را بزرگ‌ترین غم و اندوه خود می‌شمارد:

فما کأبَدْتُ فِی الْعَرَبَةِ كَهْذِهِ الْكَرْبَةِ وَلَا مَنِيْتُ فِی سَفَرْتِ بِمَثَلِهَا مِنْ زَفَرْتِ (حریری، بی‌تا: ۳۲):
هرگز در غربت از هیچ غم و اندوهی به اندازه این غم و اندوه به رنج نیفتاده و در هیچ سفری به آه و ناله‌ای نظیر این آه و ناله مبتلا نشده بودم (حریری، ۱۳۸۹: ۳۹۴).

۴. پیرنگ:

پیرنگ، اساسی‌ترین عنصر داستان است که وابستگی میان حوادث داستان و رابطه علی و معلولی میان آنها را بیان می‌کند (میرصادقی، ۱۳۶۷: ۱۵۲). پیرنگ، پاسخ «چرا چنین شد؟» است؛ یعنی پاسخ پرسش از علت رویداد (همان: ۱۵۴). یکی از ویژگی‌های پیرنگ این است که وحدت ساختاری در متن به وجود می‌آورد؛ وحدتی که متن را زیباتر می‌کند و در نتیجه، این زیبایی، خواننده را هم به طرف خود جذب می‌کند (عبّاسی، ۱۳۸۵: ۸۶). پیرنگ از دیرباز اهمیت فراوانی داشته است؛ چنانکه ارسطو معتقد است که پیرنگ باید آغاز و میانه و پایان داشته باشد و بر این باور است که اگر چیزی در پیرنگ کم و کاست شود، اساس روایت و داستان به هم می‌ریزد (همان: ۸۷). در داستان بدون پیرنگ، نویسنده کمتر جزئیات را شرح می‌دهد و آزادی عمل بیشتری دارد؛ در صورتی که در داستان پیرنگ‌دار، نویسنده در گیرگه‌گشایی مسأله یا قضیه مخصوصی است که قهرمان یا شخصیت اصلی با آن رو به رو است (میرصادقی، ۱۳۷۵: ۲۲ و ۲۳).

در مقامه رملیه داستان با دو پیرنگ شروع می‌شود. پیرنگ اول در پاسخ به این پرسش که «چرا حارث سفر می‌کند؟» ایجاد می‌شود؛ چراکه وی اعتقاد دارد که سفر سفره‌ها را پر می‌کند و پیروزی

به بار می آورد و اقامت در یک جا و سفر نکردن، زیرکی را می کاهد. یا زمانی که او در رمله شام اقامت می کند، مشتاق سفر حج می شود. در پاسخ این پرسش که چه چیزی باعث این شوق و اشتیاق می شود؟ می توان گفت دیدن شترهایی که آماده سفر حج کرده اند، دلیل این امر است. ابوزید با یارانش راهی سفر حج می شود و در جایی اقامت می کند؛ ناگهان اجتماع مردم را در گوشه ای می بیند. دلیل جمع شدن آنها پدیدار شدن ابوزید با لباس پاره است. این طرز پوشش وی سبب می شود که مردم اطراف او جمع شوند. ابوزید شروع به سخنرانی می کند؛ زیرا اجتماع مردم را در اطراف خود می بیند؛ می اندیشد که می تواند از این اجتماع در جهت مقصود خویش استفاده کند. در برابر این کار ابوزید، باز پیرنگی دیگر مطرح می شود که چرا وی سخنانی پندآمیز بیان می کند؟ می خواهد حج آنان را کم اهمیت بشمارد؛ چرا که آنان گروهی گناهکارند؛ بنابراین حج واقعی را برای زائران تفسیر می کند. او حج را بخشش به نیازمندان در حدّ توان می داند؛ کمک به فقرا را باعث نزدیکی به خدا می پندارد و رضای خداوند را در کمک به فقرا می جوید؛ نه در حج ظاهری (حریری، ۱۳۸۹: ۲۹۲).

ابوزید برای هر سخنش، دلیلی معقول می آورد و از این طریق جماعت مردم را به سوی خود جذب می کند؛ آنها را مشتاق تر می کند تا به سخنان او گوش فرادهند؛ خردمند را کسی می داند که قناعت پیشه کند؛ چرا که عاقبت هر کثرت و زیادی ای، قلت خواهد بود (حریری، ۱۳۸۹: ۲۹۲).

راوی با شنیدن این سخنان پی می برد که او همان ابوزید است؛ چون از آنجا که وی شخصی ادب دوست است، صاحب سخنان بلیغ را می شناسد؛ پس مشتاق دیدار او می شود؛ وقتی ابوزید از منبر پایین می آید، حارث با او معانقه می کند. حارث از ابوزید می خواهد که همراهی اش کند؛ اما او نمی پذیرد؛ چرا که سوگند خورده است که نه نوبتی سوار شود و نه کسی را بر پشت سر خود سوار کند (همان: ۲۹۳). سپس ابوزید دنبال کار خود می رود؛ راوی جوایب او می شود؛ اما او را نمی یابد؛ بنابراین دچار غم و اندوه می شود. در پایان این مقامه (رملیه)، پیرنگ آخر، غم راوی است که علتش دوری و جدایی از قهرمان داستان است.

راوی در مقامه طیبیه، بعد از انجام مناسک حج راهی مدینه می شود. پیرنگ داستان، سفر حارث به مدینه و زیارت قبر نبی اکرم (ص) است. چرا به مدینه می رود؟ تا از گروه جفاکاران نباشد؛ زیرا نمی خواهد مصداق این حدیث پیامبر شود که فرمود: «من حجّ البیت ولم یزرنی فقد جفانی: هر کس خانه خدا را زیارت کند و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است.» (حریری، بی تا: ۳۲۹) حجّاج در

راه سفر به مدینه، در محله بنی حرب اقامت می‌کنند. ناگهان راوی حرکت شتابان جماعت را به یک سو می‌بیند؛ او به دنبال یافتن علت این امر است؛ دلیل این مسأله، حضور فقیهی عرب‌زبان بوده است. این فقیه کسی نیست جز همان ابوزید. او ادعا می‌کند که حتی می‌تواند سؤالاتی را که دانشمندان از پاسخ آن عاجزند، پاسخ دهد.

حارث که از دانش ابوزید شگفت‌زده شده است، از او می‌پرسد تو که نادان بودی کی فقیه شدی؟ ابوزید چگونگی فقیه شدن خود را برای او شرح می‌دهد (حمیدی، ۱۳۸۹: ۳۰۷).

تمام حوادثی که در این دو مقامه روی داده است، پی در پی به دنبال هم آمده‌اند و با هم رابطه علی و معلولی دارند.

۵. گفتگو:

گفتگو مکالمه بین شخصیت‌هاست؛ نیروبخشنده داستان و معرف شخصیت‌های داستان است (میرصادقی، ۱۳۶۷: ۳۲۱). گفتگو مبادله افکار و عقاید است (همان: ۳۲۲ و ۳۲۳)؛ عمل داستانی را در جهت هدفی مشخص به پیش می‌برد و با ذهنیت شخصیت‌های داستان هم‌خوانی دارد (همان: ۳۲۸). «گفتگو به رویدادهای داستان عینیت می‌بخشد و به خواننده این امکان را می‌دهد تا در جهان داستان حضور یابد؛ صدای شخصیت‌ها را بشنود؛ آهنگ کلامشان را بشناسد و از راه سخنان آنان، پوشیده‌ترین افکار و لطیف‌ترین جنبه‌های روحشان را بکاود و به حقیقت وجودشان پی ببرد تا آنجا که گاه، آنان را چه بسا از نزدیک‌ترین خویشاوندان خود بهتر می‌شناسد.» (دادخواه، ۱۳۸۶: ۱۲۷)

در مقامات حریری غیر از گفتگوی ابوزید با حاضران در مجلس که به صورت وعظ و سخنرانی برگزار می‌شود و تا حدودی طولانی است، گفتگوهای دیگری که میان ابوزید و حارث، یا ابوزید و دیگر شخصیت‌ها صورت گرفته است، روند گفتگوی معمولی را طی نموده و به هیچ‌وجه رنگ و بوی حالت توصیف به خود نگرفته است؛ بنابراین، به خوبی می‌تواند در تنوع ساختار و محتوای داستان مؤثر باشد (همان: ۱۲۹).

گفتگوی داستانی نیز تصویری از گفتگوی مردم واقعی است؛ بنابراین باید کوتاه باشد؛ مگر اینکه نویسنده مطمئن شود که وضعیتی ویژه‌ای، ایجاب می‌کند تا شخصیت داستان خویش را طولانی سازد و این همان عملی است که حریری در مقامات خویش به خوبی از عهده آن برآمده است. سخنان ابوزید با دیگر شخصیت‌ها اغلب به صورت سخنانی کوتاه است؛ مگر زمانی که شرایط ایجاب کند تا

وی طوفانی از سخن برپا کند و دل حاضران در مجلس را از جا بکند و احساساتشان را چنان برانگیزد که تنها بخشش و عطای آنها به وی بتواند او را آرام کند. اینجاست که خواننده حضور نویسنده را به فراموشی می سپارد و تنها به ابوزید و گفتگوی او با شخصیت‌ها گوش فرامی دهد؛ به طوری که سخنان آهنگین و مسجع را از خود ابوزید می داند و توانایی ادبی حریری را در این زمینه به شخصیت داستانش نسبت می دهد (همان: ۱۳۰).

در مقامه رملیه، گفتگوی ابوزید با حجاج با سخنانی آهنگین و مسجع که مخاطبان را نیز جذب خود می کند، طولانی می شود. حریری با به کارگیری گفتگو برای بیان افکارش، شاید خواسته است علاوه بر تأثیرگذاری سخنانش، از ملالت‌انگیزی کلام خود بکاهد. در این مقامه، حارث سخن می گوید و افکار و عقاید خود را بیان می کند؛ عقایدی از قبیل اینکه سفر را دوست دارد؛ اهل تجارت است؛ اراده‌ای قوی دارد، احساساتی است و با دیدن شتران آماده سفر مشتاق سفر، حج می شود و

نویسندگان اغلب قبل از نوشتن گفتگوهای داستان خود، مطمئن نیستند که خواننده مفاهیم ضمنی گفتگو را بفهمد؛ به همین دلیل ابتدا توضیح می دهند که طرز صحبت شخصیت چگونه است؛ بعد شروع به صحبت می کنند. آنان برای این توصیف از افعال و قیود استفاده می کنند. (سلیمانف، ۱۳۷۰: ۳۸۸ و ۳۹۹) مقامه رملیه هم ابتدا با فعل شروع می شود: «حارث بن همّام روایت کرد و گفت: در آغاز جوانی و ابتدای زندگی برگزیده و خالص، پنهان شدن در بیشه را دوست می داشتم و بیرون آمدن از غلاف شمشیر را دوست؛ با علم به اینکه سفر سفره‌ها را پر می کند...» (حریری، ۱۳۸۹: ۲۸۹) وقتی که ابوزید در این مقامه ظاهر می شود، با سخنان ناصحانه، شخصیت خود را معرفی می کند؛ سخنان فقیهانه‌ای که خواننده را بی نیاز می کند از اینکه پرسد: شخصیت چه کاره است؟ سخنان ابوزید خطاب به کاروان حجاج است. در این گفتگو خواننده با مخاطبان ابوزید همراه می شود.

گفتگو و سخن گفتن ابوزید باعث می شود که حارث بن همّام او را بشناسد. «راوی گفت: هنگامی که با جادوی سخن، نازایی فهم‌ها را بارور می ساخت، بوی ابوزید را شنیدم و...» (حریری، ۱۳۸۹: ۲۹۳) با توصیفات حارث بن همّام و سخنان او درباره خودش، معلوم می شود که او ادب دوست و دوستدار اهل ادب است.

در مقامه رملیه، ابتدا خطاب ابوزید با جمعی از حجاج است، اما وقتی که از تپه پایین می آید، گفتگو فقط بین دو شخص (قهرمان و راوی) رد و بدل می شود. راوی از ابوزید درخواست همراهی

می‌کند؛ اما او سر باز می‌زند و دلایل نپذیرفتن درخواست او را بیان می‌کند و سپس «سرانگشتانش را به سرانگشتانش می‌کوبد و شروع می‌کند به خواندن: ...» (همانجا) آنجا نیز قبل از بیان گفتگو، حالات ابوزید را توصیف می‌کند.

بعد از گفتگوی ابوزید با حجاج و راوی، قهرمان داستان حدیث‌النفس هم می‌کند: «ای نفس من! وای بر تو، عمل صالحی را به درگاه خداوند پیش فرست.» (همان: ۲۹۴)

در مقامه طیبیه نیز، گفتگو بین راوی و دوستانش است؛ اما اغلب، گفتگو بین شخص جوان حاضر در بین حجاج با ابوزید است؛ یعنی آنچه وی از ابوزید می‌پرسد و پاسخ‌هایی که ابوزید به او می‌دهد. در پایان مقامه، گفتگو با سخنانی بین راوی و قهرمان تمام می‌شود (همان).

۶. درونمایه:

«درونمایه» مفهوم کلی داستان است؛ بافت ایده‌هایی است که منظور اصلی نویسنده را از نوشتن داستان بیان می‌کند. در اصل درونمایه، به این سؤال جواب می‌دهد که داستان به طور کلی درباره چیست و چه می‌خواهد بگوید؟ اما نباید آن را با نتیجه اخلاقی گرفتن یا پیام‌دادن یا فلسفه‌بافی اشتباه کرد. هر عنصری از داستان در درونمایه سهم دارد (میرصادقی، ۱۳۶۷: ۴۲). به طور کلی می‌توان گفت اندیشه اصلی هر اثر ادبی، درونمایه است که به صورت پیام در بطن آن اثر موجود است و حتماً لازم نیست که این پیام، پندآموز و اخلاقی باشد (همان: ۵۲). یکی از راهکارهای تکامل درونمایه برخورد شخصیت‌هاست (همان: ۵۳). قهرمان داستان اغلب درگیر مبارزه با ستمگری‌ها و بی‌عدالتی‌هاست و از هر دری وارد می‌شود تا با بی‌عدالتی جنگ و ستیز کند و هیچ مانعی هم نمی‌تواند او را از این راه باز دارد (همان: ۵۵).

در دو مقامه رملیه و طیبیه، ابوزید قهرمان داستان، در حال گوشزد کردن فضایل و نمایاندن کژی‌های عصر عباسی است. روزگار عصر عباسی و حاکمیت آن دوره باعث شد تا ردایی از جمله نفاق، ستم و... به وجود آید؛ ابوزید مکار، فقیه شود؛ ستمگران راهی سفر حج شوند و قشر مستمند جامعه همچنان در فقر و بدبختی دست و پا بزنند.

حریری در این دو مقامه، ابوزید را مأمور می‌کند تا مأموریتش را انجام دهد. مأموریتش این است که به ستمگران بفهماند تا زمانی که از گناه و ستم عاری نشوند، حجتشان مقبول درگاه حق نیست و همچنین مأموریت دارد فقیه شود و پاسخ پرسش‌های جوان سائل را بدهد.

نتیجه گیری:

در دو مقامه رملیه و طیبیه مانند دیگر مقامات، راوی، حارث بن همّام است که خود او نیز در گیر حوادث و رویدادهاست. زاویه دید در این دو مقامه، اول شخص است.

ابوزید در مقامات پنجاه گانه در قالب شخصیت های مختلفی ظاهر می شود؛ گاهی ریاکار و مگار است و گاهی فقیه دینی. در مقامه های رملیه و طیبیه ابوزید به عنوان شخصیتی ناصح و خیرخواه ظاهر می شود؛ مرشد و راهنماست و فقیه محسوب می شود.

این دو مقامه از پیرنگی استوار برخوردار هستند. مقامه رملیه با چرایی سفر حارث به مکه و مقامه طیبیه با چرایی سفر وی به مدینه شروع می شود؛ به طور کلی حوادث داستان رابطه علی و معلولی با هم دارند.

گفتگو در این مقامه ها، معرف شخصیت هاست. گفتگو و سخن گفتن ابوزید باعث می شود که حارث بن همّام او را بشناسد.

درونمایه این مقامه ها، گوشزد کردن فضایل و نمایاندن کژی های عصر عباسی است. روزگار عصر عباسی و حاکمیت آن دوره باعث شد تا رذایلی از جمله نفاق، ستم و... به وجود آید؛ ابوزید مگار فقیه شود و ستمگران راهی سفر حج شوند و قشر مستمند جامعه همچنان در فقر و بدبختی دست و پا بزنند.

منابع:

- اخوت، احمد (۱۳۷۱)، *دستور زبان داستان*، اصفهان: نشر فردا.
- اسکولز، رابرت (۱۳۷۷)، *عناصر داستان*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نشر مرکز.
- پاینده، حسین (۱۳۶۸)، «اهمیت زاویه دید در داستان کوتاه»، *کیهان فرهنگی*، شماره ۶۴، صص ۵۶-۵۸.
- حریری، ابو محمد القاسم بن عثمان (بی تا)، *مقامات حریری*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- (۱۳۸۹)، *مقامات حریری*، ترجمه گلدی گلشاهی، تهران: امیرکبیر.
- دادخواه، حسن و لیلا جمشیدی (۱۳۸۶ الف)، «بررسی عنصر گفتگو در مقامات حمیدی و حریری»، *مجلات جامعه شناسی و علوم اجتماعی*، دانشگاه شیراز، شماره ۵۱، صص ۱۲۵-۱۴۴.
- (۱۳۸۶ ب)، «عنصر شخصیت در مقامات حمیدی و حریری»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*، شماره ۲۱ (پیاپی ۱۸)، صص ۱۹-۴۴.

----- (۱۳۸۷)، «عناصر صحنه در مقامات حریری و حمیدی»، فصلنامه

کاوش‌نامه، سال نهم، ویژه‌نامه عربی، ضمیمه شماره ۱۷، صص ۹-۳۱.

دستغیب، عبدالعلی (۱۳۸۴)، «شخصیت‌پردازی در داستان»، کیهان فرهنگی، شماره ۲۳۳، صص ۳۴-۳۹.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران: روزنه.

ذکاوته قزاقزلو، علیرضا (۱۳۶۴)، «حریری و مقامات او»، نشر دانش، شماره ۲۸، صص ۷-۱۵.

رمون-کنان، شلومیت (۱۳۸۷)، روایت داستانی: بوطیقای معاصر، تهران: نیلوفر.

روحانی، محمدحسین (۱۳۷۰)، «سخنی درباره مقامات حریری»، چیستا، شماره ۸۲ و ۸۳، صص ۲۰۲-

۲۱۲.

سلیمانف، محسن (۱۳۸۶)، فن داستان‌نویسی، ترجمه محسن سلیمانی، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.

شمیسا، سیروس (۱۳۷۳)، انواع ادبی، تهران: فردوس.

عبّاسی، علی (۱۳۸۵)، «پژوهشی در عنصر پیرنگ»، پژوهش ادبیات معاصر جهان، شماره ۳۳، صص ۸۵-

۱۰۴.

مارتین، والاس (۱۳۸۶)، نظریه‌های روایت، ترجمه محمد شهباز، چاپ دوم، تهران: هرمس.

میرصادقی، جمال (۱۳۷۵)، داستان و ادبیات، تهران: انتشارات نگاه.

----- (۱۳۶۷)، عناصر داستان، چاپ دوم، تهران: انتشارات شفا.

ناظریان، رضا (۱۳۷۰)، «شخصیت‌نمادین در مقامات حریری»، سوره، دوره اول، شماره ۲۵ و ۲۶،

صص ۲۴-۲۷.

نبی‌لو، علیرضا (۱۳۹۰)، «بررسی تطبیقی عناصر داستان در مقامات حریری و مقامات حمیدی»، نشریه

ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، سال دوم، شماره ۴، صص ۲۲۷-۲۵۷.

